



تاریخ انتشار: ۱۲ اسفند ۱۳۹۶ - ۱۶:۵۴ - March 2018 03

کد خبر: ۷۲۱۲

فقه سیاسی/ استاد ایزدهی/ جلسه 4 (96-97)

### دستور مراجعه امت اسلامی به فقیه جامع الشرایط در حوادث واقعه

وسائل - در روایت «حوادث واقعه»؛ الحوادث یعنی هر حادثه‌ای که ممکن است در جامعه اسلامی وارد شود، جنگ، نظام بانکی؛ دعوای فلان قبیله؛ می‌گوید برو سراغ فقیه، بنابراین مراد از حوادث واقعه امور نوعیه و اجتماعیه است که داخل جامعه اتفاق می‌افتد و عام البلوی است.

به گزارش خبرنگار پایگاه تخصصی فقه حکومتی وسائل، حجت‌الاسلام والمسلمین سید سجاد ایزدهی بیست فروردین ماه 1396 در جلسه درس خارج فقه سیاسی که در مدرسه عالی فیضیه قم برگزار شد؛ روایت «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی روات احادیثنا» را مورد بررسی قرار داده است که در ادامه تقدیم شما خوانندگان گرامی می‌شود.

#### خلاصه جلسه:

**نکته اول:** بحث در روایت «واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی روات احادیثنا...» بود، منظور از روات کسانی هستند که متخصص باشند و قدرت استنباط و احتجاج داشته باشند؛ چرا که خود روایت فی نفسه موضوعیتی ندارد و نمی‌توان گفت روات مرآتند به روایت.

**نکته دوم:** «ال» در (واما الحوادث الواقعه) آیا استغراق است یا برای عهد آمده؟ که بنا بر هر دو مبنا دایره شمول متفاوت است.

**نکته سوم:** ضرورتاً نمی‌توان گفت روات حتماً یک نفر است، ما ولایت عامه داریم؛ اما در مقام تزامم به مرجحات مراجعه می‌کنیم این رجوع به مرجحات در بحث تزامم آراء در موضوع تقنین توسط فقها هم مطرح می‌شود.

**نکته چهارم:** جلسه این بود که آیا حوادث واقعه شامل امور نوعیه می‌شود یا شامل امور شخصیه هم می‌شود؟ جواب این است که قدر متیقن امور نوعیه و اجتماعیه است و در امور شخصی مشکوک است، تنها چیزی که می‌توانیم بگوییم یا از باب فرع شامل می‌شود و یا مواردی از امور شخصیه که ربط به اجتماع دارد را شامل می‌شود.

### تقریر جلسه فقه سیاسی استاد ایزدهی تقدیم می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلاة و السلام علی اشرف الانبياء و المرسلين حبيب الهنا و طبيب قلوبنا ابي القاسم المصطفى محمد؛ اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

در جلسه قبل گفتیم که روایت داریم که در حوادث واقعه به راویان و روات که حجت ما هستند مراجعه کنید درست است که خود روایت موضوعیتی ندارد مثل ضبط صوت که مخصص و شأن نزول را نمی فهمد روایت در ادامه می فرماید آن روایتی که حجت ما هستند مخصص، مقید، و مطلق و شأن نزول را می دانند نمی شود گفت روات مرآتند به روایت، روات موضوعیتی ندارد، حالا روایت مکتوب نبود شفاهی، نبود و نشد شفاهی، نشد ضبط صوت نشد سی دی، امام می فرماید فانهم حجتی یعنی ما با هرکسی کار نداریم با کسی کار داریم که قابلیت احتجاج داشته باشد بتواند کم و زیاد بکند؛ لذا اون مهمه، حالا چکار باید کرد به فرد ما نیاز داریم که بتواند مرجع قرار بگیرد و جواب بدهد مشکلات را حل کند.

بخشی از کار این است که ما نیاز به فقهی داریم که در مسائل بتوانیم به این فقیه مراجعه کنیم و جواب بدهد والا مثل پروتستانیسیم یا مثل اخباریها، هر کسی بره به دین نگاه کند و نظر خودش را اعلام کند و بفهمد نیاز به واسطه نیست هر کسی خودش برود بفهمد طبیعتا در منطق اخباریگری ما مرجع نداریم همچنان که در پروتستانیسیم هم ما پاپ نداریم کشیش به معنای یک راهنما داریم اما پاپ که یک مرجع است نداریم.

بنابراین ما یک نفری می خواهیم که نظرش و فعلش و عملش حجت داشته باشد، اما حوادث واقعه چیست آیا احکام است یا خود موضوعات است در خود حوادث واقعه یا در احکام آنها به فقیه مراجعه کنیم اما اینکه از عالم سوال کنیم را همه می دانند اما از چه سوال شود از موضوعات یا از احکام خود مورد سوال است.

«ال» برای عهد است یا استغراق؟ «ال عهد» یعنی آن حادثی که قبلا مورد سؤال واقع شد و تو قبلا از آنها سوال کردی آن مجموعه حوادث که به آنها مسائل هم گفته می شود سوال بعد این است که حوادث واقعه یعنی حادثی که به قبل ارجاع می کنند یا به بعد ارجاع می کنند؟

نکته بعد این است که به مناسبت اینکه ما یک مرجعیت یک حاکمیتی داریم و باید به علماء مراجعه کنیم مطرح می کنیم که تناسبی ندارد یعنی لزومی ندارد که یک نفر باشد ما ولایت عامه داریم؛ وقتی ولایت عامه شد این سؤال پیش می آید که در مقام تراحم چکار باید کنیم اینجا باید به اعلم مراجعه کنیم یعنی هم چنان که در بحث افتا اینطور است در بحث مرجعیت هم همین طور است.

و اما در بحث حوادث واقعه؛ وقتی می فرماید در حوادث واقعه به روات مراجعه کنید آیا به اطلاق این روایت می شود استناد کرد با اینکه ما شأن نزول آن را نمی دانیم اگر می دانستیم تکلیف واضح بود، آیا در موضوعات؟ آیا در احکام؟ یا در هردو؟ به همه؟ به یک نفر؟ مراجعه کنیم اینجا بحث فراگیری ولایت است، امام می فرماید: «فانهم حجتی علیکم کما انا حجت الله علیکم» خود این قرینه برای قبلی می شود و الا اینقدر که ما می فهمیم که منظور امام چیه؟

اگر بحث فقهی بود نه خود اسحاق بن یعقوب سؤال می کرد چرا که او هم متوجه است که بای به فقهاء و روات مراجعه کرد به نواب و فقهاء مراجعه کرد زمان امام صادق بود به عوان می گفت برو فلان جا به زراره می گفت بشین فتوا بده؛ اینها بلد بودند اما حالا مسأله و مشکل چیه که از امام سؤال می کند و شأن نزول هم مهمه از کی سوال می کند و در چه مناسبتی سوال می کند، امام به اجمال می فرماید همه حجتند پس باید به عنوان راهکار به یکی مراجعه کرد و یکی را انتخاب کرد راهکار به معنای اجمعی، به معنای افقهیت، به معنای اعلمیت، امام می فرماید ما نبودیم اینها هستند همچنان که ما بودیم اینها هستند همچنان که ما حجت خدا بر شما بودیم اینها هم حجت ما و خدا بر شما هستند.

حالا یک قاضی میگوید دو درهم؛ قاضی دیگری میگوید: ده درهم؛ وظیفه چیست، آیا اختیار داریم؟ در این صورت که همه به قاضی که دو درهم گفته؛ ساده تر گفته مراجعه می کنند؛ در این موقعیت؛ در این نظام و در این سیستم تکلیف چیست؟

یک فقیه می گوید ده سال زندان؛ آن یکی فقیه می گوید اعدام، میناها فرق می کند مثلا مرحوم امام ایشان در بحث مهدور الدم به آقای منتظری ارجاع داده اند؛ چون مرحوم امام منطقش مثلا توی بحث کالا و احتکار مینایش با آقای منتظری متفاوت است و فرق می کند آقای منتظری محتر را مفسد فی الارض می داند و می گوید باید اعدام شود؛ ولی مرحوم امام می فرماید محتر را مفسد فی الارض نمی داند اصلا در بحث موارد سیاسی و غیر سیاسی نظر امام متفاوت است و فرق می کند هر دو حاکم و روات حدیثند؛ ما سراغ امام میروم که ساده تر می گیرد این راهکار جای تأمل دارد.

نکته: در بحث اختیارات قانون گذاری که بر عهده فقیه است یکی از بحث هایی که ما وارد می شویم این است که اگر فقیه جامع الشرایط اختیار قانون گذاری دارد، اینجا سؤال این است که مبنای قانون گذاری او باید چه باشد؛ آیا نظر خودش را ترجیح بدهد؟ یا نظر مشهور؟ یا نظر اشهر؟ یا نظر راحت تر؟ الان توی شورای نگهبان هم اینجوری است.

میگویند ما طبق نظر کسی عمل نمی کنیم با حضرت آقا هم مشورتی داشتند می گفتند اینجا اینطور نیست که بگوییم نظر آقا چیست؟ ما نظر خودمون را میگوییم؛ نظر آقا هم سر جای خودش؛ نظر امام سر جای خودش؛ نظرها جداگانه لحاظ نمی شود؛ بلکه مثلا فرض کنید شش نفر فقیه در شورای نگهبان باشند، چهار نفر از شش نفر نظرشان این است که حرام است؛ در این صورت قانون می شود، بنابراین در اینجا تکلیف ما چیست؟

آیا فقیه اختیار تقنینی دارد؛ اگر اختیار تقنینی دارد شورای نگهبان چکاره است، آیا شورای نگهبان نماینده فقها هستند که نیستند هر کدام نظری دارند و استدلالی می کنند آخرش هم هر چی شد که شد؛ لذا مرحوم امام در بحث بانکها اصلا قبول نداشتند؛ امام هیچ توجیهی را در بحث بانکها نمی پذیرفتند؛ حیل ربا را مطلقا کنار می گذاشتند، اما اگر شورای نگهبان تایید کرده ما هم باید انجام دهیم؟

در تکرر فقها چکار باید کنیم اصلا و ضرورتا بحث جمهوری اسلامی نیست بحث کلی است، ممکن است بحث مقبولیت مطرح شود ممکن است بحث اعلامیت مطرح شود ممکن است بحث اجمعیت مطرح شود ممکن است بحث کارآمدی مطرح شود حالا سر جای خودش باید بحث کنیم که راهکار چیست؟

اما اجالتا کسی مثل اسحاق بن یعقوب که سؤال می کند این را می داند که در بحث مسائل دینی باید به عالم مراجعه کرد عالمی که حجیتی هم داشته باشد یعنی مخصص را بشناسد مطلق و مقید را بشناسد این را ما همه میدانیم.

و اما «واما الحوادث الواقعة»: آیا منظور احکام است یا موضوعات؟ اگر بگوییم اینجا منظور موضوعات است نه احکام با چه مبنایی این را می گوییم، از طرفی هم همه نمی توانند به نائب خاص مراجعه کنند یا به خود امام مراجعه کنند و سوال کنند از مسائلی که در زمان غیبت بوجود می آید، اصلا در زمان غیبت چند تا کار انجام شد یکی اینکه کتابهایی در بحث الغیبت نوشته شد زیاد هم هست یکی همین کتابی است که این روایت را از آن نقل کردیم.

ما امام داشتیم، یک دفعه نداریم؛ بالاخره باید برای مردم تبیین شود، نکته مهم این است که امام رفتند تا قبل از اینکه امام رحلت کنند؛ وقتی نمی دانیم چکار کنیم؛ امام می گوید این کار را بکنید چشم حجیت دارد تمام مسأله بعد از امام است بعد از امام نشسته اند و فقه را درست کرده اند.

مسأله این است که ما امام داریم حالا اگر امام نباشد و یا ما دسترسی نداشته باشیم چکار باید کنیم ، یک سری بحث احکام ، یک سری بحث موضوعات، یک سری بحث مرافعات داریم اینها را باید چکار

کنیم؛ باید به فقها مراجعه کنیم.

انگار سوال راوی این است ما در زمان غیبت که با مسائلی مواجه می شویم ولی پاسخگویی وجود ندارد ولایت خاص هم که زمانی بود این هم تمام شد ولایت خاصی که مراجعه می کردند مردم حالا یا با واسطه یا بی واسطه و جواب می گرفتند افراد فاضلی بودند ولی از خودشون جواب نمی دادند اینها فرض کنید فقیه جامع الشرایط بودند و به امام هم دسترسی داشتند؛ ولی مردم می گفتند وقتی اصل هست، باید به اصل مراجعه کنیم شما چکار داری از خودت جواب بدی البته یک جاهایی که فتوا می دادند؛ آنجاهاییکه به امام دسترسی نبود؛ اما اگر دسترسی بود نظر خود امام را می پرسیدند، اما هر چه بوده حتی استنباط آنها هم طبق نظر امام بوده است؛ حداقل مثل زراره بوده اند آدمهای فقیه و جا افتاده ای بوده اند در غیبت صغری که مردم به امام دسترسی نداشته اند به اینها مراجعه می کردند؛ اینها هم از امام می پرسیدند؛ رفتند از امام سؤال می گرفتند و بعد جواب می آوردند.

یکی از قرائن ما روایت است یعنی می فرماید آنها حجت من بر شما هستند آنچنانکه من حجت خدا هستم بحث تساوی در حجت بودن است بحث تساوی در علوم نیست بحث این است که اگر کسی حرف اینها را گوش کرد آیا مصیب است یا معاقب است امام حجت خدا هست؛ نائب راست میگه یا دروغ، امام می فرماید حرفش را گوش کنید هم چنانکه در موضوعات و احکام به خود امام رجوع می شود.

لذا قرینه روایت می فرماید که بحث فقط بحث فقه نیست بحث گستره اختیارات است؛ همچنانکه اختیارات امام فراگیر است چه در احکام و چه در موضوعات لذا می فرماید: «فانهم حجتی علیکم کما انا حجت الله علیهم» من حجت بر آنها هستم.

یعنی آنها هم باید طبق فقه و روال و رفتار ما رفتار کنند تا حجت باشند؛ یعنی حجت در طول است و به خدا بر می گردد؛ لذا هر آن چیزی که امام اختیار دارد مثل رئیس جمهور و معاون جانشین، معنایش این است، الان رئیس جمهور نیست، مشکلی هست می خواهیم حل کنیم؛ آیا حکم جانشین می تواند نافذ باشد حتما که همین طور است.

نکته: در حوادث واقعه چند احتمال است الحوادث یعنی هر حادثه ای که ممکن است وارد شود در جامعه اسلامی هر حادثه ای و نه مسأله و نه موضوع و نه حکم، هر چیزی که ممکن است اتفاق بیفتد الان جنگ است؛ الان مسأله دیگر است، الان نظام بانکی؛ الان دعوای فلان قبیله است؛ میگوید برو سراغ فقیه، حوادث واقعه معنایش این است که هر جا گیر گردی برو سراغ فقیه.

احتمال دوم این است مراد از حوادث واقعه امور نوعیه است که داخل جامعه اتفاق می افتد و الا اینکه الان مثلا دو نفر با هم دعوا کردند خیلی باهاش کار ندارد یعنی باید بیان سراغ فقیه ولی این اصل نیست، بلکه فرع است که داخل جامعه اتفاق می افتد؛ فقیه قاضی است با فرض اینکه این فقیه مرجع احکام است؛ اما در مسائل عمومی جامعه کوچک باشد یا بزرگ باید فقیه را قاضی کرد.

ظاهر این است که حوادث واقعه شامل امور شخصیه نمی شود مثل اینکه امور خانه و زندگی من، قدر متیقن این است که شامل این موارد نمی شود مسائل خصوصی یعنی حریم خصوصی را شامل نمی شود؛ ولی یک موردی مثلا الان اینجا می خواهند یک خیابانی بکشند باید خانه کسی خراب شود؛ این حوادث جامعه است و شامل می شود حوادث واقعه که می گویند انگار داخل جامعه اتفاق می افتد و عام البلوی است.

ولی آیا حوادث شخصیه را هم در برمی گیرد یا نه؟ در مقام شک فقط به قدر متیقن اکتفا می کنیم آن مقداری که عنوان به آن تعلق می گیرد امور نوعیه ای است که در جامعه اتفاق می افتد؛ لذا اما الحوادث الواقعه امور نوعیه است در دنباله اگر ثابت شود که اما الحوادث الواقعه موضوعات است مشکل حل است که مسلم است که باید به فقیه مراجعه کنیم حجیت فقیه هم ثابت می شود که

موضوعات شخصی مردم دلیل می آید و خارج می شود؛ یعنی آن ادله ای که دخالت در امور خصوصی مردم را منع می کند.

امام می فرماید: نواب خاص حجتند و نص خاص بر حجیت آنها وارد شده است اطاعت از آنها بر همه واجب است؛ اما ظاهر این است که وقتی می فرماید به روات حدیث به نواب خاص کاری ندارد نائب خاص را به عنوان شخصی تایید می کند؛ لذا روات کسانی به غیر از نواب خاص هستند اطلاق کلام امام عنایت به نواب خاص ندارد.

توضیح: اینکه توقیع شریف امام که به مثابه قانون است آیا می شود از توقیع فراتر از مصادیق موجود رفت یا تخصیص به موارد موجود می خورد یا عام است چه الان چه هزار سال بعد ممکن است زمان خود امام باشد؛ اما امام مخفی باشد مثل رئیس جمهوری که حضور ندارد.

ولی مرجع مردم در هر چیزی هست؛ حالا این چهار نائب هستند چهار تا که رفتند بعد چی؟ این فضا وجود دارد ولی در زمان نائب خاص تعیین دارد نائب خاص شخصی است؛ اما بعد از او تعیین ندارد، ولی یک سازوکاری وجود دارد که افراد درون سازکار تعریف می شوند. /907/م